

سیاستِ مُدُن در انوار سهیلی^۱

نگارنده: غلام رسول رحمانی^۲

چکیده

ادبیاتِ فارسی دری، باغِ رنگینِ تولیداتِ تعلیمی، عرفانی، تأملی و تخیلی تودهٔ عظیمی از بشریت است، که هر فرآوردهٔ آن در عینِ ادبی بودن، باز حکمت، سخن و اندیشه‌یی را به مخاطب انتقال می‌دهد، تا قرنِ نهم که هنوز بالنده‌گی ادبیاتِ کلاسیک ما پابرجاست، آثار متعددی نگاشته می‌شود. کاشفی نیز از آن جمله است، که کلیله و دمنه را با لباسی نو و در برخی موارد با اضافات و تغییرات فراوان، با نام *انوار سهیلی*، تقدیم جامعهٔ اهل مطالعه می‌کند. پایه و اساس این کتاب بر حکمتِ عملی و باز بر یکی از شاخه‌های آن، یعنی سیاستِ مُدُن نهاده شده است. از آن‌جا که سیاست از دیروز وجود داشته و امروز نیز جزو لازمه‌های زنده‌گی انسانی است؛ لذا بررسی و شناختِ این نیازِ اجتماعی، سرگذشت و چه‌گونه‌گیِ آن از دلِ آثاری چون *انوار سهیلی*، می‌تواند زمینهٔ گفت‌وگوهای بیش‌تر را فراهم سازد و جامعه و اهل سیاست‌گذاری را دست‌مایهٔ اتخاذِ تصمیم درست‌تر گردد. نگارنده در این تحقیق کتاب‌خانه‌یی، با شیوهٔ تحلیلی - انتقادی، قصد داشته به این پرسش دست یابد که: خط‌مشی سیاسی و نوع حکومتِ توصیه‌شده در *انوار سهیلی* کدام است و چه‌گونه قابل بررسی، نقد و توسع‌دادن با دیدگاه‌های امروزی می‌باشد؟

یافته‌های نگارنده نشان می‌دهند که: نوع حکومتِ توصیه‌شده در *انوار سهیلی*، از نوع حکومتِ هدایتی است. از پادشاهی مطلقه با صبغهٔ دینی حمایت می‌کند. در این جامعهٔ ترسیم‌شده، طبقاتِ مختلف اجتماعی وجود دارند، که برخی حق حاکمیت و برخی دیگر مجبوراند رعیت باشند و حق رأی ندارند. حاکم در پهلوی این که اجراکنندهٔ احکامِ الهی در روی زمین است، باز به سه نیرو: خود، خدا و جامعه پاسخ‌گوست.

واژه‌گانِ کلیدی: سیاستِ مُدُن، انوار سهیلی، پادشاه، عدالت و حکومت.

غالب (فصل‌نامهٔ علمی - پژوهشی علوم اجتماعی پوهنتون غالب)
سال هشتم، نشراتی، سلسلهٔ بیست‌وششم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۹۸

^۱ این مقاله شکل یافته از پایان‌نامهٔ فوق لیسانس نگارنده با عنوان: «حکمت در انوار سهیلی» می‌باشد، که به تاریخ ۲۹

/ ۱۲ / ۱۳۹۷ در پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون هرات دفاع گردیده است.

^۲ امر فرهنگی و آگاهی عامه پوهنتون غالب - هرات

مقدمه

ادبیات حوزه تمدنی ما یکی از تحسین‌برانگیزترین فرآورده‌های ذهنی-هنری بشری است. آن چه اعجاب خواننده را برمی‌انگیزد، رنگینی خوانِ پُر نعمت آن است. عرفان‌اش، دل هر گرویده‌یی را از مقام یقظه تا به فنا و بقای بالله پایه‌پایی می‌کند. غنایش، هر صاحب‌دلی را عاشق می‌گرداند. زیباییِ چینش کلمات و صحنه‌پردازی‌هایش هر هنرشناسی را مجذوب خود می‌سازد. بخشی نیز تعلیم است که از دین گرفته تا فلسفه، کلام، سیاست، اخلاق و ... را با زیباترین شکل آن پیش کش می‌کند.

می‌پنداریم که در ارتباط به سه بخش دیگر (عرفان، غنا و هنر)، کارهای بیش‌تری در تناسب به بخش تعلیمی، مشخصاً تعلیم سیاسی ادبیات صورت گرفته است؛ از آن‌جا که متفکران ما بر علاوه دانش‌آگاه‌بودن، ادیب نیز بوده‌اند؛ لذا داشته‌های شان را می‌توان در دل ادبیات جست‌وجو کرد؛ از همین جهت است که این پژوهش، با درک این مورد، سعی دارد سیاست را در *انوار سهیلی* به بررسی بگیرد، نقد کند و دیدگاهِ سومی را ارائه نماید.

در ارتباط به پیشینه بحث ما (سیاست در *انوار سهیلی*) باید متذکر شد که: مقاله‌یی از نگارنده تحت عنوان *اخلاق در انوار سهیلی (با مطالعه و تحلیل باب اول)*، در فصل‌نامه علمی - پژوهشی دانش‌گاه غالب، شماره ۲۳، بهار ۱۳۹۷، در هرات به چاپ رسیده که نگارنده به این یافته‌ها دست یافته است: «مباحث اخلاقی در *انوار سهیلی*، باتوجه به باب اول آن، به سه دسته قابل تقسیم است: اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی و اصول ره‌بری یا مملکت‌داری. کاشفی در اخلاق فردی پیرو محض آیات و احادیث نبوی است و دستورالعمل‌های این بخش، کاملاً دینی است. در قسمت اخلاق اجتماعی پله عقل را سنگین‌تر می‌کند و گاهی نیز از اخلاق عارفانه چوچنگی می‌گیرد. در اصول ره‌بری یا مملکت‌داری به دو دسته تقسیم می‌گردد: نخست، نکاتی که برای شاه مدنظر گرفته شده شجاعانه و تحسین‌برانگیز است؛ دودیدگر، رعایا در مقابل شاه است که در این قسمت، اخلاق سودگرایانه مدنظر است و شخصیت و دیگر ویژه‌گی‌های انسانی کم‌تر مورد توجه است، که این خود قابل نقد است؛ از جانبی نیز تقاضای همان عصر و زمان بوده است که پادشاهان و حاکمان خودشان را ظل‌الله می‌پنداشتند و اندک‌مردمانی می‌توانستند که در مقابل ایشان قد علم کنند و بر خلاف مزاج‌شان سخن بگویند» (۱۰۹). اثر دیگری که از بُعد اخلاق به *انوار سهیلی* نگریسته، پایان‌نامه‌یی است برای مقطع فوق لیسانس تحت عنوان *اخلاقیات در انوار سهیلی با تکیه بر اخلاق ناصری*، که ریحانه حسینی آن را به سال ۱۳۹۳ در دانش‌گاه اصفهان ایران دفاع نموده است. در این پایان‌نامه سخن بر محور عنوان نچرخیده است، گفتمان‌ها بیش‌تر بر

موضوعات فرعی‌یی چون زنده‌گی‌نامه، آثار و دیگر موضوع‌ها است تا بحث اخلاق. دیگر این که در چکیده و نتیجه‌گیری آن هر بحثی هست، الا بحث اخلاقیات در *انوار سهیلی*؛ چنان که بیش‌تر مقایسه آن با *کلیله و دمنه* است. بیش‌ترین سخن به ارتباط موضوع در چکیده آمده است که پاسخ‌گوی موضوع نیست: «پیام‌های اخلاقی مولانا حسین واعظ کاشفی در این کتاب بسیار آشکار است و نویسنده سعی در پنهان کردن آن‌ها در لفاف کنایات و عبارات پیچیده نکرده است» (۱).

باتوجه به موارد یادشده، این تحقیق کتاب‌خانه‌یی سعی دارد داده‌های کیفی را با شیوه تحلیلی - انتقادی، پیرامون *سیاستِ مُدُن در انوار سهیلی*، تقدیم خواننده نماید. پرسش کلی‌یی که در پی پاسخ‌یابی آن بوده‌ایم این است، که: خطِ مشی سیاسی و نوع حکومتِ توصیه‌شده در *انوار سهیلی* کدام است و چه‌گونه قابل بررسی، نقد و توسع‌دادن با دیدگاه‌های امروزمی‌باشد؟

یافته‌های نگارنده بیان‌گر این است که: خطِ مشی سیاسی *انوار سهیلی*، برگرفته محض از قرآن و سنت است. حاکم صبغه دینی دارد و از مقام هدایت و مسؤولیت حکم می‌راند. افراد در این حکومت به دو دسته تقسیم شده‌اند: نخست، حاکمان‌اند که سایه خدا می‌باشند و اطاعت از آنان امری حتمی است؛ اما چنان نیست که حاکم هرچه بخواهد بکند؛ پادشاه به سه نیرو: خود، خدا و مردم پاسخ‌گوست. دو دیگر، رعیت‌اند، که این مردمان مجبور به اطاعت‌اند و اجازه ورود به عرصه حاکمیت را ندارد.

سیاستِ مُدُن

پس از شکل‌گیری جوامع بشری و تجربه زیستِ جمعی، یکی از دغدغه‌های اصلی آدم‌ها، اداره امورِ شان به‌وسیله یک قدرتِ برتر و صلاحیت‌دار بوده و هست؛ این‌است که **سیاست** از دلِ یک **نیاز** و با مایه‌گیری از **اخلاق**، لباسِ هستی می‌پوشد. سیاست در روزگاران نخستین تولد خویش، هم‌چنان که همه‌چیز ساده و بی‌پیرایه بود، قابلِ وصف و دارای دغدغه برپایی **عدالت** بود. این فرزندِ **نیاز اجتماعی**، با پیچیده‌شدنِ جوامع و تکاملِ خردِ جمعی، پُرپیچ‌وتاب می‌شود، چهره عوض می‌کند و مصادیق و تعبیر فردی و گروهی به خود می‌گیرد؛ به‌هرحال، غرض این‌است که تا قرن‌های نُه و ده که *انوار سهیلی* نقش ورق می‌گردد، هنوز **عدالت**، اصلِ پای‌دارِ سیاست است (حالا چه به میزان اندک و زیاده‌اش، روی سخن نیست)؛ در ادبیات فارسی دری آثار فراوانی در مورد سیاست، عدالت و دیگر عاداتِ جمعی به نگارش

در می‌آید؛ چرا گفتیم ادبیات؟ حقیقت سخن آن است که حداقل در حوزه زبانی ما، کم‌تر سیاست‌مدار سیاسی داشته‌ایم؛ اما تاریخ ما پُراست از ادیبان سیاست‌دان؛ به همین جهت است که بیش‌ترین سخنان را، یا اگر غلو نماییم، همه سخنان سیاسی از دل همین آثار بیرون می‌آید. از قصاید مدحی گرفته، که به‌گونه ماهرانه درس عدالت به شاهان و ممدوحان می‌دهند، تا سیاست‌نامه‌ها و نصیحت‌الملوک‌ها و ... ، همه‌وهمه، گواه این ادعاست؛ اصلاً می‌شود ادبیات را از سیاست جدا کرد؟ یافتن پاسخ این پرسش هرچه که باشد، یقیناً گفته‌های درخور تأملی را بازگو خواهد کرد و گفت‌مان بلندبالای اجتماعی را در پی خواهد داشت؛ پاسخ این پرسش را واگذار می‌نماییم به شما دوستان؛ اما، عجلتاً باید گفت: خیر، حداقل تا همین قرن‌ی که من و شما زنده‌گی می‌کنیم و شاهدیم، در جامعه ما، پاسخ منفی است.

و اما، چپستی سیاست را از ادیبان سیاست‌دان قرن هفتم، خواجه نصیر طوسی در/اخلاق ناصری در فصل سیاست مُدُن پی می‌گیریم:

و چون وجود نوع بی معاونت صورت نمی‌بندد و معاونت بی اجتماع محال است؛ پس نوع انسان بالطبع محتاج بود به اجتماع؛ و این نوع اجتماع را تمدن خوانند و تمدن مشتق از مدینه بود و مدینه موضع اجتماع اشخاصی که به انواع حرفت‌ها و صناعت‌ها تعاونی که سبب تعیش بود، می‌کنند؛ و چنان که در حکمت منزلی گفتیم که غرض از منزل نه مسکن است بل اجتماع اهل مسکن است بر وجهی خاص، این‌جا نیز غرض از مدینه نه مسکن اهل مدینه است؛ بل جمعیتی مخصوص است میان اهل مدینه (۱۳۹۱: ۱۷۲).

و در مورد اقسام سیاست می‌گوید:

و حکیم (فارابی) اقسام سیاسات بسیطه را چهار نهاده است: سیاست ملک، سیاست غلبه، سیاست کرامت و سیاست جماعت.

اما سیاست ملک، تدبیر جماعت بود بر وجهی که ایشان را فضایل حاصل آید و آن را سیاست فضا گویند؛ اما سیاست غلبه، تدبیر امور آخِستاً بود و آن را سیاست خُستاست گویند؛ و اما سیاست کرامت، تدبیر جماعتی بود که به اقتنای کرامات موسوم باشند؛ اما سیاست جماعت، تدبیر فِرَق مختلف بود بر قانونی که ناموس الهی وضع کرده باشد (همان: ۱۷۳).

بحث دربارهٔ سیاست مُدُن همیشه یک بحث بسیار مهم برای فلاسفه بوده و این را باید افتخاری برای فلسفه دانست. واقعاً که فلسفه به یک اصلِ اصیل در زنده‌گی انسان در طول تاریخ فلسفه توجه داشته و آن سیاست مُدُن است. نیز بزرگ‌ترین فلاسفه به این گفت‌مان پرداخته و بحث‌های اساسی‌یی را در این راستا به میدان کشیده‌اند.

فلاسفه و حکمای الهی پایه‌پای انبیا، در این مسیر حرکت کرده و قلم زده‌اند؛ البته انبیا عملاً این کار را کرده‌اند و فلاسفه بالاخره به هر جهت، چون آن قدرت و قوت را نداشتند، فقط در حوزه بحث، بدان روی آورده‌اند. فلاسفه یونان هم‌چون افلاطون و ارسطو بسیاری از

آثار خود شان را به این بحث اختصاص داده‌اند. فیلسوفان پیش از سقراط به مسأله سیاست بسیار توجه داشته‌اند. سقراط، افلاطون و دیگران نیز به پیمانه وسیعی به این مهم پرداختند و ای بسا که بسیاری از دیدگاه‌های شان منشأ سیاسی داشت. به‌هرحال، هسته و اساس شکل‌گیری *انوار سهیلی*، بر سیاست نهاده شده است. مباحث دیگری که وارد می‌شود، به‌نوعی فرعی و تکمیل‌کننده مباحث سیاسی است.

۱. عدالت

عدالت، ازجمله دغدغه‌های اصلی به‌وجود آمدن سیاست است. یا شاید به تعبیری تعریف عدالت را بتوان توسع داد به سیاست و آن را مساوی به سیاست دانست؛ این که سیاست سروسامان دادن نظم جامعه و هر چیز را در جای آن گذاشتن بدانیم، خود، مفهوم عدالت را بازگو می‌کند؛ نمی‌خواهیم بگوییم که عدالت زائیده سیاست است، خیر؛ بل که سیاست، برگرفته از عدالت است؛ چنان که در ابتدای بحث سیاستِ مُدن به‌گونه دقیق بدان اشاره نمودیم؛ این که بعدها در میان سیاست‌مداران چه بر سر عدالت آمد، خود عنوانی جداگانه می‌طلبد؛ اما باید دانست که تمام اهل تفکر و ادب، عدالت را اصل سیاست می‌دانند؛ چنان که «عدالت، مهم‌ترین نکته مورد بحث فارابی است؛ لیکن عدالتی که از قوه ناطقه و قوه ادراک و تمیز برخیزد عدالت است، نه منبعث از قوای حیوانی و طبیعی؛ بنابراین، فرمان‌روای مطلق مدینه فاضله خرد است» (ثروت؛ ۱۳۹۲: ۲۲)؛ به‌هرحال، در *انوار سهیلی* نیز عدالت، رکن اساسی و پای‌دار سیاست به حساب می‌آید. در پهلوی عدالت، انصاف نیز که بیش‌تر امری است اخلاقی تا مکلفیت، مد نظر است:

اگر شِحنه عدل به ضبط احوال رعیت اهتمام ننماید، دزد فتنه به دست‌یاری ستم، دمار از روزگار خاص و عام برآرد و اگر پرتو شمع انصاف کلبه تاریک دردمندان را روشنایی نبخشد، ظلماتِ ظلم اطراف و جوانب مملکت را چون دل ستم‌کاران تیره دارد (کاشفی؛ ۱۳۶۲: ۱۳).

مسأله: عدالت، در کجای سیاست امروز قرار دارد؟ پیوند عدالت با دین چه‌گونه است؟ آثارِ سیاست بدون عدالت چیست؟

گفت‌وگو: سیاست در جهان امروز بر پایه منفعت نهاده شده است. عدالت، گمشده سیاست امروز است. در سیاست امروز، این منفعت است که تعیین‌کننده دوست و دشمن است.

دین و عدالت، دو روی یک سکه‌اند؛ عدالت، رکن اصلی و اساسی ادیان الهی را تشکیل می‌دهد. منفعت سیاسی در دین، باید برپایه عدالت و انصاف بنایابد.

سیاست بدون عدالت، جامعه‌یی بر بنیاد مکر و حیل شکل خواهد داد. دنیایی که در آن برده‌گیری است و کرامت انسانی و اعتقادات اخلاقی فراموش شده است. جامعه‌یی بسیار شکننده است. نمی‌توان رکود یا سعادت‌مندی آن را پیش‌بینی کرد. تضاد و تخاصم از ره‌آوردهای آن خواهد بود.

۲. ستم

ستم، در *انوار سهیلی*، از جمله مُهلکات سلطنت و حکمرانی دانسته شده است. از توجیهی که آورده شده، چنین برداشت می‌شود که بر خلاف اعتقادات مردم می‌توان حکم راند؛ اما با عدول از عدالت و ستم‌روداشتن نمی‌توان موفق بود. این توجیه، سخن درخور تأملی است. آیا واقعاً می‌شود بر خلاف عقاید مردم بر آن‌ها فرمان‌روایی نمود؟ هر پادشاهی که طرح ستم انداخت، زود باشد که اساس دولتش منهدم گردد و بقای سلطنت با کفر ممکن است و با ظلم و بیداد محال، الملک یبقی مع‌الکفر و لا یبقی مع‌الظلم (همان: ۳۲۲).

مسئله: خلاف باورهای یک موقعیت اجتماعی حکم‌راندن خود نوعی ستم نیست؟

گفت‌وگو: نگارنده به این باور است که در دنیای امروز، کم‌تر می‌شود این برداشت *انوار سهیلی* را پیاده نمود. مرز باورهای مردم چنان پُررنگ است که حوزه امنیت، اشتغال و دیگر بخش‌ها را درنوردیده و بر سکوی هویت اجتماعی تکیه زده است.

۳. عفو و انتقام

عفو و انتقام در *انوار سهیلی*، نگاهی معطوف به فعل است تا فاعل. این مهم، عدالت اجتماعی را بیش‌تر از بیش ضمانت می‌کند. این که هر که در هر موقف با حرکت خلاف مصالح اجتماعی عقوبت شود، زمینه جُرم را کاهش داده و دست طمع‌کاران را از مظالم اجتماعی کوتاه می‌کند:

جرم‌هایی که اثر آن در فساد عالم و ضرر آن در نهادِ عالمیان شایع باشد، عقوبت از عفو اولی‌تر است و در مقابله این گناه که مضرت آن به نفس پادشاه عاید شده و دامن طهارت و امانت را به لوث غدر و خیانت آلوده اگر انتقامی پدید نیاید، موجب دلیری دیگر مفسدان گردد و حجت ستم‌کاران بدان قوت گیرد و هر یک در دل آزاری و بدکرداری آن را دستوری معتمد و نموداری معتبر شناسد؛ پس این جا عفو و اغماض را مجال نباید داد و به نص قاطع، و لکم فی‌القصاص حیوة تدارک آن را از لوازم باید شناخت (همان: ۱۸۰).

مسأله: آثار روحی عفو چیست؟ عفو مطلوب کدام است؟

گفت‌وگو: انسان انتقام‌جو و انتقام‌گیر، همواره در درون خود در جنگ‌است؛ از نوعی سرزنش درونی رنج می‌برد؛ اما در مقابل، شخصی که راه عفو را پیش می‌گیرد، همواره در آرامش و سکون قرار دارد.

عفوی که از سر ناگزیری و ناچاری باشد، عفو پسندیده نیست؛ عفو باید از موضع قدرت باشد؛ یعنی فرد توانایی گرفتن انتقام را داشته باشد؛ اما به جای انتقام می‌بخشد. نوع دیگر عفو که در *انوار سهیلی* بدان اشاره شده‌است، از موضع سیاست و اجتماع است؛ در این دیدگاه، مصالح اجتماعی مدنظر است.

۴. مشاوران شاه

مشاورت کردن در کارها، از قوی‌رایی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش‌بینی، چه هر کسی را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند، یکی بیش‌تر و یکی کم‌تر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته است و نه آزموده و یکی همان دانش داند و کار بسته است (طوسی؛ ۱۳۹۰: ۱۳۸). در حکومت‌های پیشین و نظام‌های شاهی، نقش وزیران که هم‌چون مشاوران امروزی عمل می‌نمودند، پُررنگ‌تر از خودِ شخص شاه بود. درحقیقت، این وزرا بودند که خط مشی شاهی را تعیین می‌نمودند؛ لذا آبادانی و ویرانی ممالک، وابسته به رأی و اندیشه این وزرا بود. در *انوار سهیلی*، در مورد وزیر کارآگاه و رعیت‌پرور می‌نویسد:

وزیری بود رعیت‌پرور و مرحمت‌گستر که رأی عالم‌آرایش شمع شبستان مملکت بودی و فکرِ صواب‌اندیش او به یک تامل هزار عقدۀ مشکل برگشودی، کشتی دریافته را حِلِمِ گران‌سنگ او در گرداب اضطراب ساکن ساختی و شاخ‌های دامن‌گیر خارستان بیداد را تَن‌دِبادِ سیاست او از بیخ و بنیاد برانداختی (کاشفی؛ ۱۳۶۲: ۱۳).

مشاوران باید:

سخن به رفق و مدارا گویند و از عنف و درشتی به جانب لطف و نرمی مایل باشند و جانب تعظیم مخدوم را رعایت تمام فرموده جرئت و گستاخی ننمایند و اگر در فعل و قول وی خللی یا زلی مشاهده رود در تنبیه آن عبارتی نیکو به کار برند و تعریضات شیرین و مثل‌های دل‌فریب باز گویند و معایب دیگران در اثنای حکایت تقریر کنند (همان؛ ۳۳۹).

در *انوار سهیلی*، وجود وزیران و مشاوران، برای بقای حاکمیت و برپایی عدالت لازم و ضروری پنداشته شده است:

هر آینه پادشاهان نام‌دار و سرفرازان کام‌کار را باید که به حکم و شاورهم فی‌الامر بی‌مدد مشاورتِ بزرگان خُرده‌دان در مصالح ملک مدخل ننمایند و تمام نظامِ اعمال و احکامِ خود به تدابیر

وزیران کامل و مشیران عاقل بازبندند تا به فحوای ماتشاور قوم الاهیهم الله الی رشد امورهم هرچه از ایشان صادر گردد، به صلاح مقرون باشد و امنیت عالم و جمعیتِ حالی بنی آدم را متضمن (همان: ۱۳).

و هر پادشاه آگاه که مدارِ کارِ خود بر حکمت نهاده، مواعظ حکما را دستورالعمل سازد، هم مملکتش آبادان باشد و هم رعیتش خوشدل و شادمان (همان: ۲۴).

مشاوران در مشاوره خویش باید که مصالح رعیت را اصل قرار دهند:

نصیحت برآن وجه گو با ملوک

که در وی صلاح رعیت بود

(همان: ۲۵)

مسأله: نقش مشاور در امور مملکت داری چه آثاری می تواند داشته باشد؟

گفت و گو: آدمی در هر سطحی از دانایی و آگاهی بی که باشد، باز نیازمند شور و مشوره دیگران هست؛ بدان معنا که آدمی با مشوره، می تواند جلو تجربیاتی را که منجر با ناکامی شدند بگیرد و در حل عقده های ناگشوده، چاره ساز باشد؛ از جانبی باید دانست که قدرت، در ذات خود بی پروایی و بزرگ بینی را به وجود می آورد. لذا مشاور و مشوره می تواند از میزان اشتباهات بکاهد.

۵. تأمل در کار و نهی از عجله

یکی از مسائل پُرسامد در روش های فرمان داری، که سخت به آن تأکید می شود، مسأله تأمل در کارهاست؛ این مهم وقتی به تصامیم شاهی و حاکمیت مربوط می شود، بسیار مؤکد است. فرامین شاهی می تواند بر روی زنده گی جمعی اثر گذارده و دیگرگونی هایی را سبب شود؛ از این جهت است که در *انوار سهیلی*، با این قاعده سخت گیرانه برخورد می شود؛ چرا که: در عزماتِ سلاطین و مهماتِ ایشان تأملی به سزا باید که سخن ناندیشیده چون زر ناسنجیده است (همان: ۳۵).

حقیقت حزم و عاقبت اندیشی اقتضای آن می کند که سلاطین به مجرد شنودن سخنی از جا نروند و تا به دلیلی روشن و بُرهانی ساطع بر حقیقت مهمی اطلاع نیابند، درباره آن حکمی به امضا نرسانند (همان: ۱۶۷).

پادشاهان را در هیچ کار تعجیل نباید نمود و بی تأمل و تفکر حکمی نباید فرمود تا عاقبت پشیمان نگردند (همان: ۵۲۵).

مسأله: چرا شتاب زده گی برای حکمرانان بیش تر از دیگر مردمان جامعه نازیباست؟

گفت‌وگو: شتاب‌زده‌گی برای تمامِ نوعِ بشر پسندیده نیست؛ در شتاب، دریافت و شناختِ حقیقتِ ناپیدا می‌گردد. از آن‌جا که تضامینِ کشوری از سوی حُکمرانان می‌تواند بر زنده‌گی اجتماعی بسیاری از آدم‌ها اثرگذار باشد. لذا اینان بیش از همه می‌بایست که در کارها تأمل کنند و از شتاب‌زده‌گی دوری جویند.

۶. نگاهِ دینی به شاهی و حاکمیت

مسأله حاکمیت از ابتدا تا این اواخر مسأله قائم‌مقامی خدا بر روی زمین بوده است؛ به‌نوعی که اینان در ردیفِ بعد از پیام‌بران الهی قرار می‌گیرند. با توسعهٔ اسلام در سرزمین‌های خراسان و آشنایی با فرامینِ اسلامی و آیاتی از این دست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول خدا را اطاعت کنید و هم‌چنین از صاحبان امر (حاکمان، اوصیای پیام‌بر)» (نساء: ۵۹)؛ این نگاه به حاکمیت، بیش‌تر از پیش می‌شود. در *انوار سهیلی*، نگاه به حاکمیت و سلطنت، سایهٔ خدا بر روی زمین است. در تمامِ آثاری که در قرن‌های اولیه، ۹، ۱۰ و حتا نزدیک‌های ۱۱ و ۱۲ به نگارش در می‌آیند؛ نگاهِ حاکمیتِ هدایتی را پخش و نشر می‌نمایند؛ به‌گونهٔ مثال، دیدگاهِ نجم‌رازی را در کتاب *مرموزات اسدی در مرموزات داودی*، نقل می‌کنیم:

پادشاهی، چون نیابت و خلافتِ خداوند تعالی است در جهان‌داری که: «وَجَعَلَكُمْ خُلَافَاءَ الْأَرْضِ» باید که به صفاتِ خداوندی به قدرِ وسع متصف می‌شود و یکی از اخلاقِ خداوندی این‌است که فرمود: «خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَرْبِحُوا عَلَيَّ لَا لَارْبِحَ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی خلق را بیافزیدم تا بر خداوندی من سود کند نه تا من بر ایشان سود کنم؛ پس پادشاه باید که عالی‌همت باشد و به زخارفِ دنیا و نعیمِ آن فریفته نشود و بر خلقِ خدای پادشاهی از بهرِ تمتع و تسلط خویش و تذلل و تملکِ ایشان نکند تا روزی چند مختصر بر مقتضای طبع و هوا بر ایشان سروری کند و به مالِ ایشان از دنیا تمتعات بهیمی و حیوانی گیرد و ابدالآباد به تبعاتِ آن مأخوذ و معاقب باشد.

بلکه پادشاه عاقل دین‌دار صاحبِ آنست که پادشاهی بر خلق از بهر رعایتِ مصالحِ ایشان کند و خلق را عیالِ خدای داند و بلادِ ممالک را خزانهٔ خدای شناسد که: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ» و «لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و پادشاه حقیقی خدای را خواند که: «يُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ» «قُلْ لِلَّهِ مَالُ الْمُلْكِ» و خود را کاردارِ خدای داند که: «تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ» و این ملک را عاریتی شناسد که: «وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»؛ پس به کارداری خدای خزانهٔ خدای معمر دارد و عیالِ خدای را از خزانهٔ او به فرمان او معمر داند و عیالِ خدای را از خزانهٔ او به فرمان او مکفی المؤمنه و آسوده و مرفه گرداند. رنجِ خویش از برای راحتِ ایشان اختیار کند نه رنجِ ایشان از برای راحتِ خویش طلبد تا رعیت بر او سود کند و زیان نکند و او بر خدای سود کند زیان نکند.

و پادشاه را در رعایت حقوق پادشاهی و بنده‌گی حق سه حالتست، و در هر حالتی مأمور است به سه چیز و منهی است از سه چیز: اول حالت اوست با نفس خویش، دوم، حالت اوست با رعایا، سوم حالت اوست با حضرت عزت، و مأمور است به عدل و احسان و «ایتاء ذی القربی» و منهی است از فحشا و منکر و بغی، چنان که آیت بدان ناطق است که: «ان الله یأمر بالعدل» و هر یک را از این شش مأمور و منهی، در هر حالتی از آن سه حالت، معنی مناسب آن حالت هست (۱۳۸۶: ۷۷-۷۸).

در انوار سهریلی، پادشاه سایه خداست و انتظاراتی که از او توقع می‌رود، برگرفته از همین نقش او به عنوان فرد مسؤولیت‌دار از طرف خداست:

... السلطان ظل الله را که خلقی در سایه دولت او آسوده‌اند ... (کاشفی؛ ۱۳۶۲: ۱۵).

این نگاه را در تمام متون کلاسیک ما می‌توان دید. از جمله غزالی در *نصیحه الملوك* می‌نگارد:

بدان و آگاه باش که خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را برگزید و این دو گروه را بر دیگران فصل نهاد؛ یکی پیغام‌بران و دیگر ملوک؛ اما پیغام‌بران را بفرستاد به بنده‌گان خویش، تا ایشان را به وی راه نمایند و پادشاهان را برگزید، تا ایشان را از یک‌دیگر نگاه دارند و مصلحت زنده‌گانی ایشان در ایشان بست به حکمت خویش و محلی بزرگ نهاد ایشان را؛ چنان که در اخبار می‌شنوی که السلطان ظل الله فی الارض. سلطان سایه هیبت خداست بر روی زمین؛ یعنی که بزرگ و گماشته خداست بر خلق خویش؛ پس بایاد دانستن که کسی را که او پادشاهی و فر ایزدی داد، دوست باید داشتن و پادشاهان را متابعت باید بودن و با ملوک منازعت نشاید کردن و دشمن نباید داشتن ... (۱۳۹۴: ۱۰۳).

مسأله: حکومت‌ها را در یک نگاه کلی به چند دسته می‌توان تقسیم نمود؟ آثار حکومت‌های هدایتی چیست؟ رابطه قدرت و استبداد چیست؟ با چه ابزاری می‌توان قدرت را مهار نمود؟

گفت‌وگو: باتوجه به دیدگاه گذشته، حاکمیت‌ها را می‌توان به دو دسته: حاکمیت‌های هدایتی و حاکمیت‌های رضایتی تقسیم نمود. در حکومت‌های هدایتی، شخص خود را مسؤول در قبال خدای خویش می‌داند و جامعه را به گونه بیماری می‌بیند که همیشه نیاز به واریسی و مداوا دارد؛ در حاکمیت‌های هدایتی شخص حکمران خودش را به خدا پاسخ‌گو می‌داند و در مواقعی، ممکن خلاف رضایت مردم نیز رفتار کند، بدان جهت که او جامعه را بیمار می‌بیند و این که یک طبیب خلاف خواست‌های بیمار رفتار کند، امری طبیعی و قابل درک است؛ اما در حکومت یا حاکمیت رضایتی، توجه در این است که مردم چه می‌خواهند، این مردم هستند که شرایط را برای حاکم یا شاه تعیین می‌کنند.

در حاکمیت‌های هدایتی، عدالت و انصاف شاید بیش‌تر از حاکمیت‌های رضایتی مدنظر باشد. از جانبی می‌تواند حس مطلق‌اندیشی و این که حاکم فکر کند که حق همیشه با اوست،

دُچار اشتباهاتی در مقابل جامعه بشود. پرسشی پیش می‌آید که آیا در حاکمیتِ هدایتی، رضایت مردم هیچ شرط نیست؟ یا مدنظر گرفته نمی‌شود؟ نگارنده بر این عقیده است که اگر بشود حاکمیتِ هدایتی را با حاکمیتِ رضایتی تلفیق نمود، نتایج به‌تر و درست‌تری را می‌توان در جامعهٔ انسانی شاهد بود. طوری نیست که در حاکمیتِ هدایتی رضایت مردم هیچ شرط نباشد و نیز قسمی نیست که در حاکمیتِ رضایتی همه رضایت مردم باشد. به‌هرحال، شاید نتیجهٔ بحث و گفت‌وگوهای مان به این جا بینجامد که حاکمیتِ یک مملکت در مقابل سروسامان‌دادنِ پدیده‌های اجتماعی و حفظ مصالح عمومی مسؤول است.

یکی از تفاوت‌هایی که بین رضایت و هدایت می‌توان مدنظر گرفت، شاید اگر هدایت به مفهوم درستِ آن درک نشود، موجب استبداد شود؛ اما در رضایت، قدرت بین جامعه پخش می‌شود و حاکمیت، هستِ خویش را از مجموعه‌های کوچک اجتماعی می‌گیرد؛ که اگر رضایت به معنا و مفهوم واقعی آن مد نظر گرفته شود - که این خود نیز امری محال است - میزان استبداد کاهش خواهد یافت. خوب با این اوصاف، باید به فکر راهِ حلِ اساسی شد، که مسألهٔ خودِ قدرت است؛ قدرت که از دو جریان: یا هدایت و یا رضایت به دست آید، چه بخواهیم و چه نخواهیم، استبداد را با خود خواهد آورد؛ از این جهت، شاید بتوان با دین و اخلاق، قدرت را مهار نمود، در غیر این صورت، نمی‌توان راه‌کار کارآمدتری را پیش‌نهاد کرد.

۷. شرط‌های هم‌نشینی با شاه

نشستن با رئیس دولت و مخصوصاً شاهان در گذشته، از قواعد و آداب بسیاری برخوردار بوده و اکنون نیز هست. این در گذشته، بیش‌تر از امروز مدنظر بوده است؛ از جمله شرط‌های هم‌نشینی شاه است که:

۱. شعلهٔ آتش خشم را به آبِ حلم فرونشاند؛
 ۲. از وسوسهٔ شیطان هوا حذر نماید؛
 ۳. حرص فریبده و طمع فتنه‌انگیز را بر عقل راه‌نما مستولی نسازد؛
 ۴. بنای کارها بر راستی و کوتاه‌دستی نهد؛
 ۵. حوادث و وقایعی که پیش آید، آن را به رفق و مدارا تلقی نماید (همان: ۸۲).
- خصلت‌های ملازمان شاه را از زبانِ دیمه در انوار سهیلی این‌گونه می‌خوانیم:
۱. آن که به اخلاص تمام خدمت کنم؛
 ۲. همت خود را بر متعابت او مقصور گردانم؛
 ۳. افعال و اقوال او را به نیکویی باز نمایم؛

۴. چون کاری آغاز نماید که به صواب نزدیک و صلاح ملک در آن بینم، آن را در چشم و دل او آراسته گردانم و منافع و فواید آن به نظر او درآورم تا شادی او به خوبی رأی و راستی تدبیر او بیفزاید؛

۵. اگر در کاری خوض نماید که عاقبتی وخیم و خاتمی مکروه داشته باشد که مضرت آن به ملک بازگردد؛ به عبارت شیرین و رفیق تمام ضرر آن را بازنمایم و از سوء عاقبت آن او را بیآگاهانم (همان: ۸۳).
و این که:

خدمت کار پادشاه را سه خصلت می باید: اول، امانت در فعل که مرد امین پسندیده خالق و خالق است و محرمت اسرار ملوک و مباشرت امور ممالک را شایسته و لایق؛ دوم، راستی در قول چه وصمت دروغ عیبی عظیمی است و پادشاه را از دروغ گویان احتراز فرمودن فریضه باشد و اگر کسی را همه فضایل جمع گردد و به حق گذاری و وفاداری شهرت یابد؛ چون دروغ گوی بود اعتماد را نشاید؛ سوم، اصلی پاک و همتی عالی که فرومایه و بی همت قدر انعام و کرامت به واجبی شناسد و از هر جانب که باد آید میلان او ظاهر گردد (همان: ۵۳۵).

مسأله: چرا مدارا، بُردباری، راستی و کوتاه دستی از جمله شرط های هم نشینی دانسته شده است؟

گفت و گو: قدرت، ذاتاً تکبر آفرین است؛ جلو این فیل را با هر بیلی نتوان گرفت؛ در مقابل آن ایستادن و از مسیر مدارا و حل رفتن، بسیار سخت می نماید. لذا، حاکمان، خواسته یا ناخواسته، دُچار این خصلت می شوند؛ از این جاست که باید هم نشینان این طایفه، مدارا، بُردباری، راستی و کوتاه دستی را پیشه نمایند.

۸. خطر ملازمت شاه

یکی از دغدغه هایی که همواره موجب دل مشغولی اهل فضل و علم بوده، خطرات هم نشینی و هم صحبتی با شاهان و سردمداران حکومت است. سخنی که می خواهیم بگوییم، از زبان مولانا در فیه ما فیه، رساتر و گویاتر است:

با پادشاه نشستن، ازین روی خطر نیست که سر برود، که سری است رفتنی؛ چه امروز چه فردا؛ اما ازین رو، خطراست که ایشان چون درآیند و نفس های ایشان قوت گرفته است و اژدها شده، این کس که به ایشان صحبت کرد و دعوی دوستی کرد و مال ایشان قبول کرد، لابد باشد که بر وفق ایشان سخن گوید و رای های بد ایشان را از روی دل نگاهداشتی، قبول کند و نتواند مخالف آن گفتن؛ ازین رو خطراست؛ زیرا دین را زیان دارد؛ چون طرف ایشان را معذور داری، طرف دیگر که اصل است از تو بیگانه شود (۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۱۶).

اما در *انوار سهیلی*، چنان سهم گین و خطرناک جلوه می نماید که از غوطه خوردن در قعر دریا و از لب مار زهر مکیدن به تر از ملازمت شاهان دانسته شده است:

علما گفته‌اند: با نهنگ در قعر دریا غوطه‌خوردن و از لبِ مار دم بریده قطرات زهر مکیدن از ملازمت سلطان به سلامت نزدیک‌تر است و از تقرب ملوک به امن و فراغت به‌تر و بیش‌تر (کاشفی؛ ۱۳۹۶: ۱۲۸).

و این‌که:

و حکما گفته‌اند که: بر سه کار اقدام ننماید؛ مگر نادانی که رایحهٔ عقل نشنیده باشد:

۱. خدمتِ سلطان؛
۲. چشیدن زهر به گُمان؛
۳. افشای سرِّ خود با زنان (همان: ۸۳).

و:

سلطان مثل آتش سوزان است، هر که به وی نزدیک‌تر، خطر او بیش‌تر (همان: ۸۴).

مسأله: عارفان و اهل استدلال از هم‌نشینی شاه چه برداشتی دارند؟

گفت‌وگو: عارفان، دیدگاهی اُخروی‌نگر نسبت به مسألهٔ هم‌نشینی شاه دارند؛ اما اهل استدلال بیش‌تر از دریچهٔ مباحث دنیوی و زیستی به این موضوع می‌بینند. عارفان می‌ترسند از این که مبدا اُبَهِت شاهی بر آنان غلبه کند و جلو حقیقت‌گویی شان را بگیرد و اهل استدلال دغدغه دارند که مبدا غرورِ شاهی ضرری متوجه آنان کند.

۱۰. دوام سلطنت

بقای ملک و استقامت دولت جز به چهار چیز ممکن نیست: حزمی کامل که چهرهٔ فردا در آیینۀ امروز معاینه بیند و عزمی شامل که فتور قصور به عزیمت او راه نیابد و رأیی صائب که از صوب اعتدال به جانب خطا و خلل منحرف نباشد و شمشیر تیز که چون برق جهان‌سوز آتش در خرمن عمر مخالف زند (همان: ۳۳۰).

مسأله: از میان چهار عاملی که به‌عنوان عوامل بقای سلطنت دانسته شده، چندتای آن

فردی و چندتای آن مربوط به لشکر و توانایی‌های مادی است؟

گفت‌وگو: در نوع خاص حکومتی که در *انوار سهیلی* توصیه می‌شود، شخصیت و دانایی شاه، بیش‌از دیگر مسائل مورد توجه است؛ در این اشاره نیز، از میان چهار عاملی که به‌عنوان عوامل بقای سلطنت دانسته شده، سه‌تای آن فردی و مربوط به شخص شاه است و تنها یک مورد بر می‌گردد به لشکر و توانایی‌های مادی.

از این جاست که در *انوار سهیلی*، روی سخن بیش‌تر بر ساختن فرد در مقام فردی و ساختن فرد در بین جامعه است. لذا اخلاق شاهانه و خصلت‌های شاهی مورد توجه است.

از جمله مواردی که شاهان باید مدنظر داشته باشند، اعتدال و میانه روی و حسن نظر نسبت به درباریان است:

پادشاهان چون کسی را تربیت کنند، بی سبب کلی او را خوار نسازند و هر کرا بردارند، بی آن که امری عظیم حادث گردد، از نظر نیندازند (همان: ۱۰۰).
حلم و کنترل خشم، از دیگر ویژگی های شاهان است. این موضوع به گونه بسیار جدی مورد توجه /نوار سهیلی است.

پادشاه باید که چون دریای مواج باشد تا به خس و خاشاک سعایت تیره نگردد و مرکز حلم او چون کوه باشکوه در مقام ثبات ساکن بود تا تندباد خشم آن را در حرکت نیارد (همان: ۴۵۵).
ستوده تر صفتی و پسندیده تر خصلتی که هم نفس ملوک بدان مهیب و معظم تواند بود و هم لشکر و رعیت از آن خوشنود توانند شد، حلم و حسن خلق است (همان: ۴۹۳).
خصلتی که دولت دنیا و سعادت عقبی را جامع تواند بود، خشم فرو خوردن است و در وقت غلبه غضب حلم ورزیدن (همان: ۵۲۲).

۱۱. شاه و پادشاهی ایده آل

اصلاً /نوار سهیلی، با شیوه داستانی و حکایت پردازی، قصد دارد تا دابشلیم را به عنوان پادشاه ایده آل و رأی را هم چون وزیری دانش آگاه که هردو مکمل هم اند، معرفی نماید؛ از این جهت است که سخن بر گرد گفت وگوهای آن دو می چرخد. به ارتباط دابشلیم و گونه پادشاهی او می گوید:

بر حاشیه بساط دولت روزافزونی پیوسته امراء عالم گیر و وزرای صاحب تدبیر کمر خدمت کاری به میان جان بسته و در پای تخت آسمان پایه اش، همواره فضلالی بزرگوار و حکمای نصیحت شعار برکری هواداری نشسته، خزانه به انواع جواهر و اصناف نقود مشحون و لشکر جرار نامدار از حد حساب و شمار بیرون، شجاعتی با سخاوت قرین و سلطنتی با سیاست هم نشین (همان: ۱۲).

دابشلیم در نماد شاه عادل ظاهر می شود:

پادشاهی بود بیداریخت، فیروز روز و جهان آرای رعیت نواز و ظالم سوز. تخت شاهی به زیور عدل نامتناهی او جمال یافته و سریر شاهنشاهی به زینت اوامر و نواهی او آرایش گرفته، زنگ ظالم و بیداد از صفحه جهان زدوده و چهره عدالت در آئینه احسان به کافه جهانیان نموده. بیت:

به نور عدل اطراف جهان را کرده نورانی

بلی از عدل روشن گردد آیین جهان بانی

(همان: ۲۵)

این شاه ایده آل، خود به امور قضاوت جامعه می رسد:

... و با این همه به غور کار رعیت رسیدی و به خود قضیه هریک از دادخواهان پرسیدی. بیت:

دستِ رعایت ز رعیت مدار

کار رعیت به رعایت سپار

چون اطراف مملکت خود را به سیاست مضبوط ساخته بود و ساحت ولایت از مدعیان ملک بپرداخته، پیوسته به فراغت خاطر بزم عیش آراستی و کامِ دل از روزگار مساعد برداشتی و در مجلس او همواره نُدمای حکمت‌شعار و حکمای فضیلت‌دثار حاضر بودند و محفل را به لطایف کلمات و تعریف مکارم صفات بیاراستندی (همان: ۲۶).

هم‌چنین شاه ایده‌آل، شاهی است که هم دنیاشناس و هم آخرت‌اندیش باشد:

همایون فال فرمود که حال این حاکم قاهر که بعد از پیغمبر، صلی‌الله علیه و آله، وجود او در میان مردم ضروری است، به چه نوع می‌باید و صفت او در ضبط امور ملک چه‌گونه می‌شاید؟ خجسته‌رای گفت: این‌جا کم باید که دانا به قواعد سیاست و دقایق عدالت باشد که اگر نه چنین باشد، مُلک در صدد زوالست و دولت بر شرف انتقال. بیت:

مملکت از عدل شود پایدار

کار تو از عدل تو گیرد قرار

و دیگر باید که در تربیت ارکان دولت شناسد و داند که کدام طایفه را تقویت باید کرد و با ایشان مجالست ورزید و کدام گروه را مغلوب باید ساخت و از مخالفت ایشان اجتناب نمود، چه از ملازمان عتبهٔ سلطنت اندک‌جمعی باشند که خاصه کمر نیک‌خواهی سلطان بر میان اخلاص بستند و در نیک‌نامی دنیا و نجات عقبای پادشاهی سعی نمایند؛ بلکه اغلب ایشان برای جرّ منافع خود یا دفع مکاره از خود طریق ملازمت مرعی دارند. بیت:

لاف‌زنان کز تو عزیزی شوند

چهدکنان کز تو به‌چیزی شوند

و چون مدارِ مهم ایشان بر طبع است، ممکن که کینهٔ شخصی که از عهدهٔ آن بیرون نیایند در دل گیرند و بر جمعی دیگر که فواید ایشان از ملازمت سلطان زیاده از وظایف این جمع باشد حسد برند و دانهٔ حقد و حسد در ایشان پدید آید، انواع حيله‌ها برانگیخته، صورتهای غیرواقع به عرض رسانند و اگر پادشاه از خُلهٔ احتیاط‌عاری باشد و سخن ارباب غرض به سمع قبول اصفا نماید و به تحقیق و تفحص حالات التفات نفرماید، انواع ضرر و خلل از آن تولد کند، فساد و اصناف فساد و افساد بر آن مترتب گردد. بیت:

مکن گوش بر قول صاحب‌غرض

که در سینه از کینه دارد مرض

بهم برزند در دمی عالمی

پریشان کند عالمی در دمی

اما چون پادشاه بیداردل و هوش‌مند به غور مهمات رسد و به خود تفتیش کلیات و جزئیات نموده فروغ راستی را از تیره‌گی دروغ امتیاز کند، هم در دنیا اساس سلطنت او از خلل ایمن باشد و هم در آخرت به دولت نجات و رفعت درجات رسد (همان: ۲۳).

حکایت زنبوران و شیوه زنده گی آنان در *انوار سهیلی*، به عنوان پادشاهی ایده آل یاد شده است. آن حکایت از این قرار است:

... پادشاهی است که او را یعسوب خوانند. به جثه از این ها بزرگ تر است و مجموع ایشان به شکوه و مهابت او سر بر خط متابعت نهاده اند و او بر تخت مریخ که از موم ترتیب یافته قرار گرفته است و وزیر و حاجب و دربان و پاسبان و چاوش و نایب بر کار کرده، کیاست ملازمان او به حدی است که هر یک برای خود از موم خانه های مسدس بسازند بر وجهی که اضلاع آن را هیچ تفاوتی نباشد و مهندسان کامل را بی پرگار و مسطر و دیگر ادوات مثل آن میسر نشود و چون خانه به اتمام رسد، به حکم سلطان از آن منزل بیرون آیند و امر نحل به زبان حال از ایشان عهدی فراستند که لطافت خود را به کثافت مبدل نکنند و ذیل طهارت خود را به لوث نجاست نیالیند بنا بر وفای عهد جز بر شاخ گل خوشبو و پاکیزه ننشینند تا آن چه از آن برگ های لطیف تناول نموده باشند به اندک وقتی در درون ایشان به شکل لعاب تازه خوش مزه جمع شود و شربتی بیرون آید که در داروخانه حکمت فیه شفاء للناس در شأن او راست باشد و چون به خانه معاودت نمایند، دربانان ایشان را ببینند، اگر بر همان عهد خودند؛ یعنی از آن چه حکم طهارت نداشته باشد احتراز نموده اند، اجازتست که به حجره مسدس و خانه مؤسس خود در آیند و اگر عیاذ بالله از مضمون این بیت:

دست وفا در کمر عهد کن

تا نشوی عهد شکن جهد کن

تجاوز نموده باشند و از ایشان رایحه یی که مورد نفرت و کراهیت باشند دریابند، فی الحال ایشان را دودیم کنند و اگر دربانان تغافل ورزیده، ایشان را راه دهند و پادشاه راحیه کرپهه استشمام نماید به ذات خود متفحص این حال شده آن زنبور بخت برگشته را به سیاست گاه حاضر گرداند و اول به قتل دربانان فرمان دهد و بعد از آن زنبور بی ادب را بکشد تا دیگری از جنس ایشان این حرکت نکند و اگر فرضاً بیگانه یی از زنبورخانه دیگری خواهد که به منزل ایشان درآید، دربانان او را منع کنند و اگر ممنوع نشود، به قتل رسانند و در اخبار آمده است که جمشید جهان دار آئین دربان و پاسبان و تعیین حجاب و نواب و ترتیب تخت و مسند از ایشان گرفت و به مرور زمان به مرتبه کمال رسید (همان: ۱۷-۱۸).

مسأله: شاه و پادشاهی ایده آل *انوار سهیلی*، بیش تر متوجه دنیاست یا جنبه های اخروی

نیز مد نظر است؟

گفت و گو: در *انوار سهیلی*، طوری نیست که هر عمل شخص پادشاه و چه ویژه گی های شخصیتی او، منوط به امور روزمره و دنیوی باشد؛ شاه باید که هم نظم اجتماعی را مدنظر داشته و از مرز عدالت عدول نکند و هم فراموش نکند که روزی پاسخ گوی تمام گفتار، کردار و پندار خود خواهد بود. لذا پادشاهی ایده آل با موجودیت شاه ایده آل میسر است.

۱۲. چهارده اصل زرین پادشاهی

این چهارده وصیت، چهارده بابِ *انوار سهیلی* را تشکیل می‌دهد که تمام سخنان بر گردِ این چهارده وصیت می‌چرخد، در حقیقت می‌توان گفت که هستهٔ اصلی و منشورِ پادشاهی همین چهارده وصیت است:

وصیتِ اول، آن است که هرکس را از ملازمان که به تقرب خود سرافرازی دهد، سخن دیگری در باب شکست او به عز قبول نباید رسانید؛

وصیتِ دوم، آن که ساعی و نام را در مجلسِ خود راه ندهد که ایشان فتنه‌انگیز و جنگ‌جویند و عاقبت ایشان به غایت وخیم است؛

وصیتِ سوم، آن که با امرا و ارکانِ دولت طریقِ موافقت و نیک‌خواهی مرعی دارد؛

وصیتِ چهارم، آن که به تلافیِ دشمن و چالپوسی او مغرور نگردد؛

وصیتِ پنجم، آن که چون گوهر مراد به چنگ آمد در محافظت آن تهاون نورزد و آن را به غفلت ضایع نگرداند؛

وصیتِ ششم، آن که در کارها خفت و شتاب‌زده‌گی ننماید؛

وصیتِ هفتم، آن که به هیچ‌وجه عنانِ تدبیر از دست نگذارد؛

وصیتِ هشتم، آن که از اربابِ حقد و حسد احتراز کند و به چرب‌زبانی ایشان مغرور نگردد؛

وصیتِ نهم، آن که عفو را شعار و دثار خود ساخته، ملازمان را به اندک جریمه‌یی در معرض خطاب و عتاب نیارد؛

وصیتِ دهم، آن که گردِ آزارِ هیچ‌کس نگردد؛

وصیتِ یازدهم، آن که میلِ کاری که موافقِ طور و لایقِ حال نباشد نفرماید؛

وصیتِ دوازدهم، آن که حالِ خود را به حیلِ حلم و ثبات آراسته گرداند؛

وصیتِ سیزدهم، آن که ملازمانِ امین و معتمد به دست آورده، از مردمانِ خائن و غدار اجتناب نماید؛

وصیتِ چهاردهم، آن که از محنتِ روزگار و انقلابِ ادوار باید که غبارِ ملال بر دامنِ همت او ننشیند (همان: ۳۱-۳۴).

مسأله: در میانِ این چهارده اصل، چندتای آن مربوط حوزة همه‌گانی و چندتای آن فردی است؟

گفت‌وگو: جالب است که در چهارده اصلِ زرین‌شاهی‌یی که در *انوار سهیلی* بدان اشاره رفته است، ۱۲ تای آن مربوط به عادات و خُلقیاتِ فردی است و ۲ تای آن از دریچهٔ همه‌گانی به مسأله می‌بیند. این خود می‌رساند که در *انوار سهیلی*، باوری را می‌خواهد القا نماید که گویا با شاهِ سالم، پادشاهیِ سالمی خواهیم داشت تا فرد ساخته نشود، نظام نیز ناپایدار خواهد بود.

۱۳. پادشاه و اسرار

مسأله سرّ از موضوعات مهم و مورد توجه در *انوار سهیلی* است؛ چنان که قوام و دوام سلطنت را بر آن می‌داند. در این کتاب در حکایات مختلف و ضمن گفت‌وگوهای داستانی، هم‌واره مخاطب را به پنهان‌سازی سرّ دعوت می‌کند و از بیان آن خلل و نادرستی در کارها رونما می‌گردد؛ اما خاصه در امور پادشاهی، ۱۰ گروه را مجزا می‌نماید و از ظاهر سازی سرّ بر اینان، هشدار می‌دهد:

پادشاه باید که در افشای اسرار خود بر ده طایفه اعتماد نکند و از مهمات خاصه که در کتمان آن مبالغه دارد، رمزی با ایشان درمیان نهد:

۱. هر که بر درگاه او بی‌جرم و جنایت جفا و ملالتی دیده‌باشد و مدت رنج و بلای او دیر کشیده؛

۲. آن که مال و حرمت او در ملازمت پادشاه به باد رفته باشد و معیشت برو تنگ گشته؛

۳. آن که از عمل خود معزول گشته باشد و دیگر باره امیدواری به دریافت عمل ندارد؛

۴. شریر مفسد که فتنه جوید و به جانب ایمنی و آرامش مایل نبود؛

۵. مجرمی که یاران او لذت عفو دیده باشند و او تلخی عقوبت چشیده باشد؛

۶. گناه‌کاری که از ابناي جنس او را گوش مالی داده باشند و در حق او زیاده مبالغه رفته باشد؛

۷. آن که خدمت پسندیده کند و محروم ماند و دیگران بی‌سابقه خدمت بیش‌تر از وی ترتیب یابند؛

۸. آن که دشمنی منزلت وی را جسته باشد و بر وی سبقت گرفته و بدان پایه رسیده و سلطان با او هم داستان شده؛

۹. آن که در مضرت پادشاه، منفعت خود تصور کند؛

۱۰. آن که بر درگاه پادشاه قبولی نیافته باشد و نزدیک دشمن ملک خود را مقبول گرداند (همان: ۸۸-۸۹).

۱۴. برخورد با درباریان

نگاه *انوار سهیلی* به درباریان، نگاهی سودجویانه به نظر می‌رسد. انگار اینان خلق شده‌اند تا در خدمت شاه بزنند و مقاصد و خواسته‌های شخص شاه را برآورده سازند. نه باید توان‌گر شوند و نه هم از گرسنه‌گی بمیرند؛ نه به آنان بی‌توجهی صورت گیرد و نه هم چنان دوستانه برخورد شود که پرده احترام و ابّهت شاه دریده شود:

باید همیشه میان خوف و رجا روزگار گذرانند و مهم ایشان بر وعد و وعید و بیم و امید دایر باشد، چه توان‌گری و ایمنی ایشان را به خود مستقل گرداند و آن سبب طغیان و عصیان شود و ناامیدی و بی‌برگی خدمت‌کاران را دلیر سازد و آن موجب شکست قدر ملوک گردد (همان: ۱۱۸).

۱۵. فرستادهٔ شاه

فرستادهٔ شاه، آیینۀ تمام‌نمای شاهی به حساب می‌رود. برای شخصِ سفیر، ویژه‌گی‌هایی هم‌واره بر شمرده‌اند؛ به گونهٔ مثال، طوسی در *اخلاقِ ناصری* چنین می‌نویسد:

و رسولی را مردی شاید که او خدمت پادشاهان کرده باشد و در سخن گفتن دلیر بود و سخن بسیار نگوید و سفر بسیار کرده باشد و از هر دانشی بهره‌ی دارد و حافظ و پیش‌بین بود، و قد و منظرِ نیکو دارد، و اگر مردی پیر و عالم باشد به‌تر بود، و اگر ندیمی فرستد، بدین شغل، اعتماد زیادت بود و اگر مردی فرستد که دلیر و مردانه باشد و آداب سلاح و سواری نیک داند و مبارز بود، سخت صواب بود تا با ایشان نموده باشد که مردمان ما چنین باشند، و اگر رسول مردی شریف باشد اولی‌تر بود که نسب او را حُرمت دارند. و بسیار وقت پادشاهان رسول فرستاده‌اند با هدیه و ظرایف بسیار و سلاح و خواهسته، و از خویشتن عجز و نرمی نموده و بدین غرور بر اثر رسول لشکر ساخته مردان کار تاختن‌برده و خشم را شکسته. سیرت و رأی رسول دلیل باشد بر سیرت و خرد پادشاه (۱۳۹۰: ۱۴۶).

و اما در *انوارِ سهیلی*:

سخن رسول باید مبتنی بر قاعدهٔ لطف و عفو و خشم و علم و مهر و قهر و داد و عناد باشد و طریق بستن و گشادن و گرفتن و دادن و دریدن و دوختن و ساختن و سوختن مرعی دارد تا هم جانب ناموس جهان‌داری و شُکوه شهریاری رعایت نموده باشد و هم غرض خصمان و مکتون ضمیر ایشان معلوم فرموده و حکیم را در باب رسالت وصایا فرمودن تحصیل حاصل است (کاشفی؛ ۱۳۶۲: ۲۸۴).

۱۶. دشمن‌شناسی

یکی از مباحثِ گسترده در *انوارِ سهیلی*، بحثِ شناختِ دشمن و راه‌کارهای مقابله با آن است. دشمن‌شناسی *انوارِ سهیلی* را می‌توان به گونهٔ فشرده چنین بیان نمود:

- هرگز دشمن را نباید دستِ کم گرفت؛
- به زور و بازوی خود در مقابل دشمن نباید غره شد؛
- کُرنش و احترام دشمن را نباید از سرِ صدق دانست؛
- دشمن دو نوع است: ذاتی و عرضی، دشمنی ذاتی قابل حل و فصل نبوده و دشمنی عرضی را می‌توان با صداقت از بین برد؛
- هنگامِ مقابله با دشمن، باید بر امنیت خویشتن توجه داشت؛
- هنگام داشتنِ توانایی و چیره‌گی بر دشمن، نابودش باید کرد؛

خردمند چون بیند که دشمن قصد جان وی دارد، اگر کوشش فروگذارد، در خون خود سعی کرده باشد و چون بکوشد، حال از دو چیز بیرون نخواهد بود: اگر فیروز آید، نام مردی بر صفحه روزگار بگذارد و اگر کاری از پیش نرود، باری به عدم غیرت و حمیت مطعون نگردد (همان: ۱۰۶).

چو قدرت یافتی بر خصمِ غدار

به سنگِ ابتلا مغزش برون آر

(همان: ۱۱۷)

هیچ دشمنی آن مقدار اثر ندارد که عداوت ذاتی، چه اگر در میان دو تن عداوت عارضی پدید آید، به اندک وسیله دفع آن میسر گردد؛ اما اگر در اصل دشمنی افتاده باشد و از هر دو جانب اثر آن در ضمیرها متمکن شده و با آن عداوت قدیمی خصومت مجدد منتظم گشته و سوابق مجادلت با لواحق منازعت اقتران یافته ارتفاع آن به هیچ وجه در دایره امکان داخل نیست و اندفاع آن به همه حال از حیز قوت بشری خارج است و عدم آن به انعدام ذلت هردو باز بسته خواهد بود (همان: ۲۳۳). حکما گفته اند که: دشمنی ذاتی دو نوع است: یکی آن که ضرر بر جانب یکی از آن دو خصم منحصر نیست، گاهی این از آن متضرر می شود و گاهی آن از این متأذی می گردد؛ چنان که دشمنی پیل و شیر که ملاقات ایشان به محاربت امکان ندارد؛ اما چنان نیست که نصرت در یک جانب مقرر باشد و هزیمت بر یک طرف متصور، بلکه در بعضی اوقات شیر ژبان ظفر یابد و در برخی از مننه پیل دمان فیروز آید و این نوع عداوت بدان مرتبه متأكد نیست که زخم او مرهم پذیر نباشد، به جهت آن که هر که را نصرت در جانب او وجودگیرد، هر آینه دلش متسلی خواهد بود و نوع دوم آن که همیشه مضرت در یک جانب بود و منفعت در جانبی دیگر نه؛ چون دشمنی موش و گربه و گرگ و گوسفند و جز آن که پیوسته مشقت بر یک طرف منحصر است و راحت طرفی دیگر را لازم و این عداوت به مثابه تأکید یافته که به گردش چرخ آن را تغییر نتوان داد و نه اختلاف زمان عقده آن را تواند گشاد و جایی که قصد جان از یک جانب معلوم شد، بی آن که از جانبی دیگر آن را در ماضی سابقه بی بوده باشد یا در مستقبل ضرری صورت بندد، آن جا مصالحه به چه نوع ممکن باشد و ملاقات چه گونه دست دهد (همان: ۲۳۳).

حکما گفته اند: به قول دشمن فریفته نباید شد، اگرچه دعوی مودت کند و به سخن او غره نباید گشت هر چند در اسباب مخالفت مبالغه نماید (همان: ۲۳۴).

دشمنان نیز سه فرقه اند: دشمن ظاهر و دشمن دوست و دوست دشمن (همان: ۲۴۰). بر دشمن اعتماد نباید کرد و خصم را هر چند ضعیف نماید خوار نباید داشت و چندان که از عدو لاف محبت شنود و اسباب تأکید دوستی مشاهد نماید بدان مغرور نباید شد (همان: ۳۳۰). هرگاه عداوت عارضی باشد، به مجرد آمیخته گی و تلافی که از جانبین پدید آید، مرتفع می تواند شد و در آن محل انبساط و ممالحت از عیوب محسوب نمی افتد؛ اما چون دشمنی ذاتی باشد، اگر چه به ظاهر بنای دوستی ارتفاع دهند، بر آن اعتماد نتوان کرد و از نگاه داشت و مراقبت احوال دقیقه یی فرو نتوان گذاشت که مضرت آن بسیار و عاقبت آن وخیم است (همان: ۳۹۲-۳۹۳). خردمندان را قصد دشمن بر وجهی باید کرد که در آن خطر جان نباشد (همان: ۱۰۴).

نتیجه‌گیری

از آغاز تا پایان *انوار سهیلی*، ترسیم‌کننده یک پادشاهی مطلق با صبغه دینی است که بر پایه سلطنت هدایتی شکل گرفته، که در آن عدالت، رکن اصلی و اساسی را شکل داده است. پادشاه و حاکم به سه نیرو پاسخ‌گواست: نیروی درونی خود، که اخلاق معیارهای آن را تعیین می‌کند؛ مردم، که حق‌شان است در صلح و آرامش بزیزند؛ خدا، که پس از ترک دنیا بدان‌جا پاسخ خواهد که این مهم از همه بیش‌تر مورد توجه است. در *انوار سهیلی* سعی می‌گردد تا حاکمی را معرفی کند که در عین حال که خویش‌آگاه است، مردم‌دوست باشد و خدا را در همه احوال و اعمال بر خود ناظر و شاهد ببیند. چیزی که امروزه قابل تطبیق نیست، مسأله مطلقیت شاهی و حاکمیت است. دیگر این که پادشاه را سایه خدا دانستن و او را مأمور بهود امور شمردن، از جمله مسائلی است که با توجه به معیارهای تازه‌تعیین‌شده سیاسی قابل تأمل است و نیاز به سبک و سنگین کردن دارد؛ اما خصلت‌های شاهانه و اخلاق‌های حاکمیت، هم‌چنان امروز با توسع و پروراندن می‌تواند قابل دفاع باشد.

در سیاست *انوار سهیلی*، خواسته یا ناخواسته جامعه را به طبقات مختلف تقسیم می‌نماید و طبقات پایین جامعه را در تصامیم کشوری لایق نمی‌داند.

خط مشی سیاسی *انوار سهیلی*، بر بنیاد حکومت هدایتی، که از شریعت مایه می‌گیرد، نهاده شده است. زمام‌دار در عین این که سایه خداست و تطبیق‌کننده احکام الهی، باز باید فردی دانش‌آگاه و پای‌بند به اصول اخلاقی باشد. شکاف‌های طبقاتی براساس نوع حکومتی که توصیه می‌شود، به‌گونه جدی مطرح می‌گردد و این خود نقد وارد بر این دیدگاه‌هاست. شاه باید عدالت‌پیشه باشد و از ستم دوری کند. در احکام خود جانب مظلوم را همواره نگاه دارد و دوام سلطنت را در عدالت جست‌وجو کند و آفت حکمرانی را در ستم ببیند، اسرار‌دان و مشوره‌جو باشد

پیش‌نهادها

پس از خوانش و کار روی *انوار سهیلی* و آشنایی با متونی که در عین ادبی بودن، مایه‌ور از مباحث عقلی است؛ دو پیش‌نهاد می‌توان مطرح نمود: نخست برای پوهنجی ادبیات، بخش زبان و ادبیات دری پوهنتون‌ها؛ دودِ دیگر، محققان بعدی‌یی که می‌خواهند در مورد آثار کاشفی و مخصوصاً به ارتباط *انوار سهیلی*، کار نمایند:

نخست

- برای استادانی که درس ادبیات و مخصوصاً متون ادبی می گویند، پیش نهاد می نمایم که متونی از قبیل *اخلاق ناصری*، *نصیحة الملوک*، *سیرالملوک*، *کلیله و دمنه*، *انوار سهیلی*، *مربیان نامه* و ... ، با نگاهی نقدگونه و استدلالی درس بگویند، تا دانش جویان بعدی در پهلوی آشنایی با جای گاه عرفان و تصوف، سیر تحول زبان و دیگر تکنیک های متنی، با استدلال های ادبی و متون اجتماعی بیش تر از بیش معرفت حاصل نمایند؛

دوم

- بررسی و شناخت طبقات اجتماعی در *انوار سهیلی*؛
- توصیف در *انوار سهیلی*؛
- از پنجه تتر/ تا *انوار سهیلی* (بررسی ساختاری و محتوایی).

سرچشمه ها

۱. قرآن کریم.
۲. بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۵). *فیه ما فیه*. به کوشش زینب یزدانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات فردوس.
۳. ثروت، منصور. (۱۳۹۲). *گنجینه حکمت در آثار نظامی*. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
۴. حسینی، ریحانه. (۱۳۹۳). «*اخلاقیات در انوار سهیلی با تکیه بر اخلاق ناصری*». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان ایران. بخش ادبیات فارسی.
۵. رازی، نجم الدین. (۱۳۸۶). *مرموزات اسدی در مزمورات داودی*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
۶. رحمانی، غلام رسول. (۱۳۹۷). «*اخلاق در انوار سهیلی: با مطالعه و تحلیل باب اول*». هرات: فصل نامه علمی - پژوهشی علوم اجتماعی دانش گاه غالب. شماره ۲۳.
۷. طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۹۱). *اخلاق ناصری*. با مقدمه فرشید اقبال. چاپ اول. تهران: انتشارات اقبال.
۸. طوسی، خواجه نظام الملک. (۱۳۹۰). *سیرالملوک*. بازشناسی، ویرایش متن و توضیحات و فهرست ها. محمد استعلامی. چاپ اول. تهران: انتشارات نگاه.
۹. غزالی، امام محمد. (۱۳۹۴). *نصیحة الملوک*. به کوشش قوام الدین طه. چاپ دوم. تهران: انتشارات جامی.
۱۰. کاشفی، کمال الدین حسین. (۱۳۶۲). *انوار سهیلی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.